

گپ خودمونی با شعر معاصر

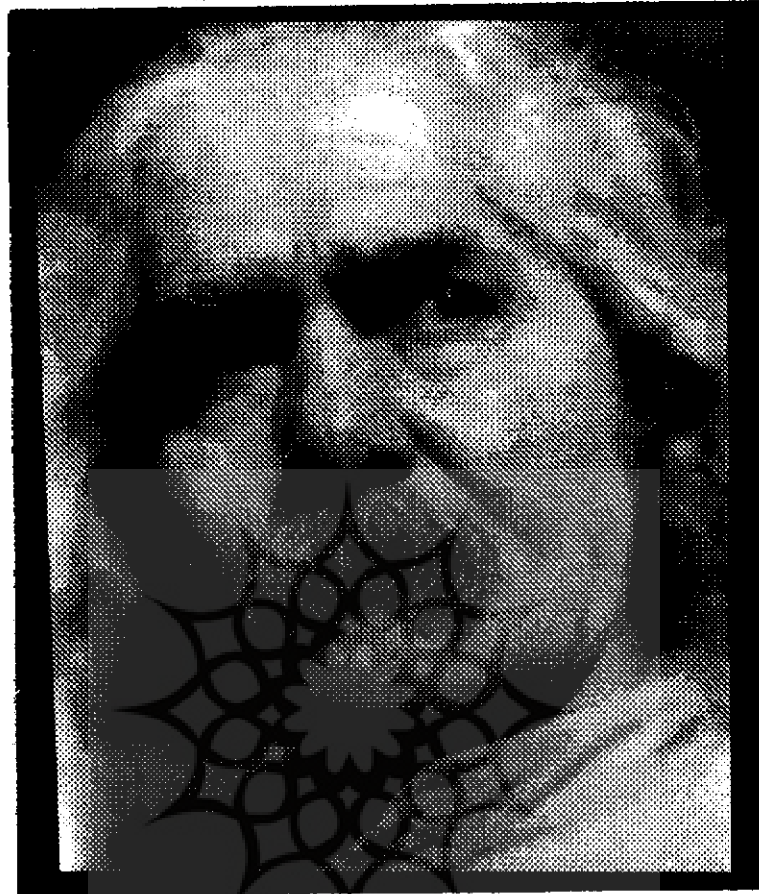
مهدی اخوان ثالث «م-امید»

ادامه از شماره پیش

در آن سال‌های فته و آشوب، با اسم «م. امید» آشنا شدم. ولی نمی‌دانستم کیست! در سال‌های ۴۰-۵۰ او را شناختم. در دیدارهایی نه چندان کم او را در دفتر مجله‌ای می‌دیدم. به نظر بسیار آرام بود و تودار. خیلی بیشتر از آن چه که نشان می‌داد، می‌فهمید. یاد آن روزها به خیر. افسوس که چه زود گذشت!!

در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دهه‌ی ۴۰-۵۰ چندین مرتبه از اخوان ثالث، نادر نادرپور، فروغ فرخ زاد، احمد شاملو، سیاوش کسرایی، فرخ تمیمی، حمید مصدق، سهراب

سپهری، فریدون مشیری و بسیاری دیگر از آن پهلوانان بزرگ حماسی شعر و ادبیات معاصر ما، که، بسیاری از آن‌ها، دیگر در میان ما نیستند، با بزرگ‌ترها صحبت کردیم تا شاید شعر نو را به داخل کلاس‌های دانشکده ادبیات هدایت کنیم. انگار آن بزرگ‌توها و آن استادان و الا مقام در جا زده در ادبیات: رشید و طواط، اوحدی مراغه‌ای، امیر خسرو دهلوی، ابن یمن، عبید زاکانی، عماد فقیه، سلمان ساوجی، کلیم کاشانی و ... از نام نیما و کاروانیان شعر نو



محمدعلی، اسلام کاظمیه، سعید سلطان پور و ... در شب‌های شعر «انستیتو گوته» که اگر رفته‌اند خدایشان رحمت کند و یاد و نامشان جاودانه باد، و اگر زنده‌اند، زندگی پربرکتشان، پردوام تر و فرخنده باد! به راستی! این بزرگان بی ادعا چه پرتلاش و ناشکیبا گام برداشتند تا شاید کاروانیان راه گم کرده، این قافله‌ی سرگردان را به سرمنزلی آبادتر برسانند. اگر این حماسه سازان همیشه مفضوب گزیده‌های دیوان سالار، در ادبیات معاصر ما حضور نداشتند، چه چیزی در خرجیمان بود تا به آن فخر بوزریم؟ در کجا ایستاده بودیم؟ سرنوشت شعر نیما و رهروان سرگشته‌ی شعر

قرس داشته باشند، و یا آن ادبیات را بسم الله و این ادبیات را «جن» تصور کنند، ما را به تمسخر می‌گرفتند و با نیشخند و کنایه ما را از آن چه که به نام ادبیات و شعر نو معرفی شده بود، برحذر می‌داشتند و امروز نیز پس از گذشتن ۳۰ سال، باز هم چنین می‌نماید که «آش» همان آش است و «کاسه» نیز همان کاسه. انگاری زمان در این قسمت از کره زمین متوقف شده است.

یاد آن روزها به خیر! از باقر مؤمنی، اسماعیل خوبی، غلام حسین ساعدی، امیر حسین آریان پور، گلشیری، محمد

نوبه کجا می‌انجامید و ...:

«سخن کوتاه نتوان گفتم!»

«که شب! هم چون شب یلدا!»

«قلندرا هم چنان بیدار!»

«که ساغرا پر ز می باقی!»

«که ساقی! در پی دیدار!»

«که نی زنا! هم چنان هشیار!»

«که نقال! در پی پندار!»

صحبت‌های دیگر را برای وقتی دیگر می‌گذاریم و از هر یک از این پهلوانان

۱- قطعه‌ی اول از شعر «نقال» - کیهان



حسابت را کنار جام بگذارم.
چه می‌گویی که بی‌گه شد،
سحر شد،

با مداد آمد؟
فریبت می‌دهد!
بر آسمان این سرخی بعد از سحر گه نیست.

حریفا!
گوشِ سرما برده است این،
یادگارِ سیلیِ سردِ زمستان است!
و قندیلِ سپهرِ تنگِ میدان، مرده یا زنده.
به تابوتِ سبزه‌ی ظلمتِ نه تویِ مرگ اندود!
پنهان است.

حریفا!
رو چراغِ باده را بفروز.
شب، با روز، یک سان است.
* * *
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت.
هوا دل‌گیر، درها بسته، سرها درگریان،
دست‌ها پنهان!
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین.
درختان، اسکلت‌های بلور آجین.
زمین دل‌مرده. سقفِ آسمان کوتاه.
غبار آلوده، مهر و ماه
زمستان است.

دی ۱۳۳۴

شماره هفتم
شماره هفتم
شماره هفتم

ای ترسایِ پیر پیرهن چرکین!
هوا بس ناجوان مردانه سرد است آی

دَمَت گرم و سرت خوش باد!
سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای!

* * *

منم، من! میهمانِ هر شَبَت،
لولی و شِ مغموم.

منم، من! سنگِ تپا خورده رنجور.
منم، دشنامِ پستِ آفرینش،
نغمه‌ی ناجور.

* * *

نه از روم.

نه از زنگم.

همان بی‌رنگِ بی‌رنگم.

بیا بگشایِ در!

بگشای، دل تنگم.

حریفا، میزبان!

میهمانِ سال و ماهت، پشتِ در چون موج
می‌لرزد.

تگرگی نیست.

مرگی نیست.

صداییِ گر شنیدی، صحبتِ سرما و دندان
است.

* * *

من امشب آمدستم وام بگذارم.

حماسه‌افزین شعر معاصر در آشفته بازار این
«قرنِ پر آشوبِ پر آزار» کلامی دیگر
خواهیم گفت. شعر زیر را «اخوان» به بزرگ
مرد دیگری از تبار شاعران نوپرداز به نام
«احمد شاملو» تقدیم کرده است.

زمستان

اخوان ثالث

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،
سرها در گریبان است.

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدارِ
یاران را.

نگه جز پیشِ پا را دید نتواند،

که ره تاریک و لغزان است.

* * *

نفس! کز گرم گاه سینه می‌آید برون،
ابری شود تاریک.

چو دیوار ایستد در پیشِ چشمانت!

نفس کین است، پس دیگر چه داری چشم!

ز چشمِ دوستانِ دور یا نزدیک!؟

* * *

میسحایِ جوانِ مردِ من!

توضیح و پوزش به علت اشتباه چاپی

۱- در ص ۴۰ شماره ششم مجله‌ی فردوسی در ستون سوم - سطر ۱۱ - شعر «کاوه یا اسکندر»
«واشده ست و گونه‌ی گون رسوا شده ست» نادرست

«وا شده ست و گونه‌ی گون رسوا شده ست» درست

۲- در ص ۴۱ - ستون سوم - سطر ۱۱

«نادری پیدا نخواهد شد، امید» نادرست

«کاوه‌ای پیدا نخواهد شد، امید» درست